

وژنه هفته منصور حکمت (۴-۱۱ ژوئن ۲۰۱۱)

به مناسبت هفته منصور حکمت "سخنرانی در اجتماع کادرها در استکهلم"

مظفر محمدی

اگر کسی از من بپرسد که ناپلئون را چگونه میشناسی و توضیح می دهی. در یک کلام می گویم. کسی که همیشه در حال جنگ است. من ناپلئون را بدون لباس و کلاه نظامی و خم شدن روی نقشه جنگ و حضور در میدان های جنگ تصور نمی کنم.

اگر کسی از من بپرسد منصور حکمت را چگونه میشناسی و توضیح میدهی. می گویم. کسی که همیشه در جنگ وجدال فکری و سیاسی و عملی با بورژوازی است. من حکمت را حتی یک لحظه هم بدون این جنب و جوش های سیاسی و اجتماعی و عملی و در حال ساختن چیزی تصور نمی کنم. حکمت در هیچ صحنه جنگ سیاسی با بورژوازی غایب نیست. حضور دارد. استراتژیست است، سیاستگذار و منتقد است. نقشه راه را می کشد و راه حل نشان میدهد. حکمت همیشه و همه جا نه تنها در صحنه سیاسی جامعه ایران بلکه در منطقه و جهان در جدال با بورژوازی و درکار تغییر بود.

یک جنگجو که هدفش پیروزی در جنگ است، مدام در حال تدارک نظامی، آموزش سربازها، شناسایی دشمن، برداشتن موانع، کندن سنگرهای دفاعی، و کشیدن نقشه های نظامی برای پیشوی و تاکتیک هایی است که مدام او را به پیروزی نزدیک می کند.

یک انقلابی که انقلاب اجتماعی را هدف قرار داده است، مدام در حال تدارک این انقلاب است. تمام زندگی حکمت در جریان همین تدارک و آماده کردن جامعه برای تغییری ولو کوچک امروز تا انقلاب است.

انقلابیگری معولا وقتی مطرح می شود که شرایط و روزهای انقلاب است. اما روزهای انقلاب همه انقلابی اند. علاوه بر دست اندرکاران و سازماندهندگان، اکثر مردمانی که در عمرشان سیاست هم نکرده اند انقلابی می شوند. اما انقلابیگری در تمام لحظات منصور حکمت تنیده است.

نگاه کنیم و به یاد بیاوریم:

- در انقلاب ۵۷ به جرات می توان گفت، حکمت تنها جریانی را نمایندگی کرد که به جریان اسلامی خمینی توهم نداشت. ←

کمونیسم کارگری و گسست طبقاتی

منصور حکمت



در مورد کمونیسم کارگری تا بخواهید من حاضریم بحث کنم. اما نمیدانم سر بقیه را چقدر باید بدرد آورد. تضمینی نیست که این بحث، شما را تکان بدهد، شاید برای اینکه قبلا تکانتان را خوردهاید... برای خود من اینطور است که میبینم تا یک جایی در پروسه فعالیت سیاسی خودم و جریاناتی که با آنها بودهام یک پیوستگی ای وجود دارد... یکی از سوالاتی که در مدرسه حزبی شده بود این بود که ربط کمونیسم کارگری با مارکسیسم انقلابی چیست؟ آیا این یک اسم دیگری است برای مارکسیسم انقلابی است؟ گفته میشود مارکسیسم انقلابی بیان نظری این جریان است و کمونیسم کارگری بیان پایه اجتماعی و جایگاهش در جامعه است. اینها را بعضی میگفتند و خود من هم با آن موافق نبودم. اما به هر حال بیشتر چنین تئوریهایی از مسأله میشود.

ص ۶

بمناسبت هفته منصور حکمت "مصاحبه اسماعیل ویسی با فاتح شیخ"



اسماعیل ویسی: منصور حکمت در گفتگوی مشهورش درباره کمونیسم کارگری که با عنوان "تفاوتهای ما" در آبان ۱۳۶۸ (نوامبر ۱۹۸۹) منتشر شد، در تعریف کمونیسم کارگری میگوید: "کمونیسم کارگری جنبش اعتراض روزمره و اجتماعی طبقه کارگر" است. که در واقع و عملا جنبشی خاص طبقاتی طبقه کارگر را بعنوان "طبقه ای اجتماعی" تاکید میکند. اما علیرغم این تعریف بارها در نوشته ها و سخنرانی هایش که اسناد آن موجود است بر تلاش برای "شکل دادن به جنبش مستقل سیاسی کمونیستی" که قطعا در ابعاد اجتماعی مد نظر می باشد، تاکید کرده است. آیا در این دو تعریف مشخص تناقضی وجود ندارد؟ و کلا هدف مورد نظر او از "شکل دادن به جنبش مستقل سیاسی کمونیستی" چه بوده است؟

بمناسبت هفته منصور حکمت "گفتگوی اسماعیل ویسی با عبدالله دارابی"



اسماعیل ویسی: حزب سیاسی و کلا حزب و حزبیت "حزب و قدرت سیاسی" به مفهوم سیاسی- اجتماعی آن در مبانی فکری و سیاسی پراکتیکی منصور حکمت چه جایگاهی دارد؟ چرا منصور حکمت مصرانه بر آن تاکید میکرد. در صورتیکه "جنبشهای عظیم اجتماعی" خارج از اراده احزاب سیاسی وجود دارند و با مکانیسم خاص و سوخت و ساز درونی در ابعاد اجتماعی عمل میکنند و میتوانند هم تاثیر گذار باشند چه نیازی به یک حزب سیاسی هست؟

عبدالله دارابی: بدوا اشاره کنم یکی از خصوصیات بارز منصور حکمت ژرف بینی او بود. او با دقت و تأمل خاص خود به هر موضوع مورد بحث می پرداخت و برای یافتن پاسخ درست به آن نهایت تعمق و ریزبینی را بکار می بست و با تکیه بر متد مارکس، همه جوانب مثبت و منفی آنرا مورد بررسی قرار میداد.

ص ۵



او بلافاصله در مقابل جمهوری اسلامی ایستاد. به انقلابیون و کمونیست های ایران در انقلاب ۵۷ گفت بورژوازی مترقی دیگر وجود ندارد، بورژوازی خوب و بد نداریم. بورژوازی بورژوازی است. و هر ذره توهم به خمینی و جریانش مضراست. لیبرالیسم چپ را به باد استهزا گرفت و گفت لیبرالیسم، با کمونیسم بیگانه است.

- به کردستان آمد و خیلی زود رهبری مبارزه سیاسی و اجتماعی و نظامی کمونیست ها علیه جمهوری اسلامی را برعهده گرفت. تلاش عظیمی را انجام داد تا کل جنبش چپ و بخصوص جنبش چپ در کردستان را از آلودگی های ناسیونالیستی و پوپولیستی نجات دهد. استراتژی کمونیسم در کردستان را تعیین کرد و تاکتیکهای نظامی را مدام نقد و اصلاح و تغییر داد.

- حزب کمونیست ایران را ساخت. حزب ساخت تا به طبقه کارگر بگوید بدون حزب سیاسی، انقلاب کاری ممکن نیست. برنامه کمونیستی نوشت تا بگوید بدون برنامه کمونیستی انقلاب کور است. سیاست تعیین کرد تا بگوید بدون دخالت سیاسی همه جانبه، توضیح و تحلیل طبقاتی و سیاسی تحولات جامعه و جهان، کارگر در این تحولات دچار توهم و گیج سری و ابهام می شود.

- به ساختن حزب بسنده نکرد و گفت در دنیای وحشی و بی افسار و جنگ ها و تروریسم دولتی و اسلامی و در دنیای عروج قوم پرستی و ناسیونالیسم که تحت نام مرز و ملیت و قومیت و مذهب و غیره شکم همدیگر را پاره می کنند، حزب سیاسی بدون یئانسیل نظامی، طبقه کارگر زیر پای مرتجعین و جنایتکاران له می شود...

- در عراق کمونیست ها و کارگران را تشویق و کمک کرد حزب کمونیستی کارگری شان را بسازند. به آنها گفت در شرایطی که ناسیونالیست ها و اسلامی ها و بعثی ها و امریکایی ها، جهنمی در عراق درست کرده اند، پرچم استقلال کردستان به کمونیست ها و طبقه کارگر قدرت می دهد تا در این جنگ و جدال ها هم گلیم شان را از آب بیرون بکشند و هم الگویی از یک جامعه آزاد و برابر را در به کل جامعه عراق نشان دهند.

- در مقابل سرکوبگری های جمهوری اسلامی، کمونیست ها را تشویق کرد که جبهه جدیدی علیه جمهوری اسلامی در خارج کشور باز کنند. گفت خارج کشور پشت جبهه نیست، خودش یک جبهه است. فضا را بر جمهوری اسلامی در خارج

کشور تنگ کنید، افکار عمومی را علیهش بسیج کنید و از جنبش کارگران و مردم در ایران حمایت کنید و حمایت طبقه کارگر بین المللی را از مبارزات طبقه کارگر در ایران به دست بیاورید...

- به جنگ بورژوازی در بحران خلیج رفت. دنیا پس از ۱۱ سپتامبر را تصویر کرد.

- به اپوزیسیون ایرانی گفت، برای جلوگیری از سناریوی سیاه احتمالی بیابند و به درجه ای از انسانیت و شرافت و بستن سدی در مقابل این سناریو متعهد شوند. به اپوزیسیون مدام هشدار داد که به کم تر از سرنگونی جمهوری اسلامی رضایت ندهند. از هیچ جناحی از جمهوری اسلامی، توقع آزادی، صلح، عدالت و انسانیت و رفاه نداشته باشند. گفت این توهم است، جمهوری اسلامی اصلاح پذیر نیست. گفت پرچم سرنگونی از دست هر کسی بیفتد، به آغوش جناحی از بورژوازی در می غلطد. و این پرچم دست هر که باشد در تحولات بعد از سرنگونی دست بالا دارد و پیروز است. این پرچم باید دست کمونیست های طبقه کارگر باشد.

- در بحبوحه بحرانهای سیاسی و اجتماعی ایران به او گفتند، تو باید اثباتا به کارگر و مردم بگویی به آنها چه میدهی و جامعه مورد نظرت چیست. و گر نه مردم چرا با تو بیابند. گفت الان مردم سرنگونی میخواهند، رهبر مبارزه برای سرنگونی باشی پس از سرنگونی هم با تو می آیند و به برنامه اجتماعی و اقتصادی و نحوه اداره جامعه ات هم رای میدهند. باید پرچمدار سرنگونی جمهوری اسلامی شد. باید شکل پیروزی را برای مردم تعیین کرد.

- زمانی که پس از فروپاشی بلوک شرق و دیوار برلین، چپ جوامع جهانی به یاس و سرخوردگی و عقب گرد و بی تفاوتی و انتظار و حتی پشیمانی دچار شد. حکمت بیشترین تلاش را انجام داد تا نشان دهد کمونیسم شکست نخورده است. و کارگران و کمونیست ها باید در تقابل با شکست سرمایه داری دولتی و پیروزی بازار آزاد، احزاب کمونیستی کارگری شان را بسازند. چپ های شکست خورده از بورژوازی تسلیم شدند. آنها به مبلغین علیه انقلابیگری و انقلاب به بهانه "خشونت بد است"، تبدیل شدند. حقوق بشری شدند. بورژواهای انساندوست و حیوان دوست و طبیعت دوست شدند. گفتند جنگ خوب نیست. دمکراسی بورژوایی راه حل است. برای بوش و بلر در جنگ های منطقه ای کف زند و منتظر شدند تا کی ایران را هم افغانستان و عراق تبدیل می کند. این چپ

چاوز را می ستاید که سرمایه داری را ملی می کند و خمینی را ستودند که ضد امپریالیست است ...

دنیای این فیلسوفان و متفکرین و اقتصاددانان و روشنفکران بورژوایی به نام کمونیسم و چپ و مارکس و سوسیالیسم تهی از تغییر و تهی از انقلابیگری است.

- زمانی که هنوز چپ از رخوت دوران فروپاشی بلوک شرق و بازبینی خود و گیج سری و انتظار در نیامده است، تزها و پلاتفرم حزب و جامعه و حزب و قدرت سیاسی را تدوین کرد.

حزب و قدرت سیاسی تنها اعلام یک سیاست به کمونیست ها و کارگران و جامعه نبود. این اعلام یک عزم واراده و تصمیم انقلابی بود که حزب کمونیستی کارگران از همان بدو ایجاد، تصرف قدرت سیاسی را مد نظر دارد و با هر اندازه نیروی ممکن به این کار اقدام خواهد کرد.

جریاناتی که نه کمونیسم را فهمیده اند، نه کارگر و نه حزب کمونیستی کارگری حکمت برای تصرف قدرت سیاسی را، اقلیت پیشرو طبقه کارگر را لایق و توانا برای کسب قدرت نمی دانند. آنها می خواهند طبقه کارگر تا ابد مبارزه اقتصادی کند، اعتصابات دردناکش را بکند، بزبندش، اخراجش کنند، ترورش کنند، زندان برود و خانواده اش گوشه خیابان بیفتد تا شاید روزی گشایشی حاصل شود و یا امام زمانی ظهور کند. اینها یک ذره از انقلاب و انقلابیگری نفهمیده اند. اینها تغییراتی به نفع کارگر را ذره ذره و از دل دمکراسی بورژواها می خواهند بیرون بیاورند. این ها انقلابی نیستند.

- در مقابل کسانی که گفتند، "سوسیالیسم در یک کشور پیروز نمی شود. سوسیالیسم برای کشورهای عقبمانده زود است. اول باید سرمایه داری رشد کند و تعداد کارگر بیشتر شود." او گفت: شرایط عینی در همه کشورهای جهان حتی در کوچک ترین و فقیرترین کشورها برای انقلاب کارگری آماده است. مبارزه طبقاتی در همه جا محور مبارزه برای آزادی و برابری و رفاه است. انقلاب کارگری همین امروز نه دیرتر.

منصور حکمت حزب کمونیستی کارگران را برای این میخواست که ملزومات و نقشه و برنامه انقلاب کارگری را داشته باشد. و گفت، این کار سازمان می خواهد، برنامه و نقشه می خواهد و در عین حال تصمیم و اراده انسان ها را لازم دارد.

حزب میساز، برنامه می نویسی،





سازمان و سیاست و تاکتیک تعیین می‌کند و نهایتاً یک عده آدم می‌خواهد که در شرایط و فرصت مناسب تصمیم بگیرد و اقدام کند. اقدام به تصرف قدرت.

- منصور حکمت را دائماً در حال ساختن می‌بینی. بقول رفیقی، او هر وقت لحظه ای از افکار سازی، سیاست‌گزاری، نقشه کشیدن، سازماندهی، تاکتیک تعیین کردن و... غافل می‌شود، اگر تیکه ای گل جلو دست داشته باشد مجسمه ای گلی می‌سازد...

به این اعتبار، حکمت تاریخ شکست نخوردگان چند دهه اخیر را رقم زد. این کار صرفاً یک تئوریست، استراتژیست و مفسر و تحلیلگر خوب نیست. حکمت همه این‌ها بود، اما چیزی که او را متفاوت می‌ساخت انقلابیگری و تعجیل و باور به تصمیم‌و اختیار و اراده انسان برای تغییر بود. حکمت خود بهترین الگوی این تغییر بود.

انقلابیگری حکمت از جنس مارکس و کمون‌پاریس و لنین و انقلاب اکثر است. مارکس شخصاً در هیچ انقلابی شرکت نکرد اما سراسر زندگی انقلابیگری و تلاش برای تغییر جهان بود. او بود گفت من پرولتاریا و بورژوازی را کشف نکرده‌ام. مبارزه طبقاتی و کمونیسم هم کشف من نیست. من مبارزه طبقاتی را منشا تغییر جهان می‌دانم. این جهان وارونه است و باید بر قاعده اش بنشیند. گفت فیلسوفان این دوره کارشان تفسیر جهان است اما هدف تغییر آن است. تمام تلاش این انسان برای این تغییر بود. به نام مارکس خیلی‌ها حرف زده‌اند و خیلی‌ها تایید و تمجیدش کرده و می‌کنند و خیلی‌ها مخلصش هستند اما چیزی را که از مارکس یا نفهمیده‌اند و یا نمی‌خواهند بفهمند انقلابیگری مارکس و برنامه و تلاش او برای تغییر جهان است.

رهبران و انقلابیون کمون پاریس، بورژوازی فرانسه را در مقطعی از تاریخ به زانو در آوردند و کمون پاریس را تشکیل دادند. ۱۵۰ سال پیش گفتند

کشور ما یک واژه، یک اشتباه! "بشریت" یک واقعیت، یک حقیقت. کشوره واژه ای است نظیر بت و خدایان که توسط کشیش‌ها و شاهان ساخته شد تا حیوانات با شعور را در محدوده‌های معینی محصور نگاه دارند. جایی که آنها را در جهت منافع اربابان، تحت نظر و بنام موقعیت کثیف آنها در انقیاد نگه میدارند.

اینکه ما بطور اتفاقی در اینجا متولد شده ایم یا در آنجا، ملیت ما را تغییر می‌دهد و از ما دوستان و دشمنان می‌سازد. بگذارید به این بازی احمقانه کردن نهنیم و این مضحکه را که ما را همیشه در بند نگاه میدارد، بدور افکنیم. بگذارید "کشور" به واژه ای تو خالی به یک تقسیم بندی بی ارزش اداری تبدیل شود. کشور ما جایی است که در آن زندگی آزاد باشد و کارها روبراه.

مردم! کارگران! آفتاب در حال طلوع است، با این امید که نابینائی‌ها پایان بگیرد سرنگون باد مستبدین و جلادان

"فرانسه مرده است، زنده باد بشریت!"
حکمت از این جنس انقلابیون کمونیست است.

تلاش‌های انقلابی، حکمت را در راس جنبشی قرار داد که پرچمش انقلاب کارگری، حزب و قدرت سیاسی، انساندوستی مارکسیستی است. جنبشی که از برابری زن و مرد، آزادی و کرامت انسانی انسان‌ها تا لغو اعدام و ممنوعیت سقط جنین و حقوق کودک و حقوق پناهنده و آزادی بی قید و شرط سیاسی برای همه دفاع می‌کند.

حکمت گفت: "من آزادی و حرمت انسانی را برای سرسخت‌ترین دشمنان خودم هم می‌خواهم."
در جنبش انقلابی و کمونیستی کارگری و

در حزب قدرت سیاسی حکمت، جا برای هر انسانی که آزادی، حرمت انسانی، برابری، رفاه و سعادت و خوشبختی بخواهد جا هست.

حکمت گفت: "مبنای سوسیالیسم، انسان است. سوسیالیسم علم باز گرداندن اراده و اختیار به انسان است."

هیچ انقلابی و هیچ تغییری بدون به کار افتادن این تصمیم و اراده با برنامه و نقشه و سیاست و کاردانی و سختکوشی ممکن نیست. اگر تصمیم و اراده و تعجیل را از برنامه و سیاست بگیریم، تنها چیزهای درستی روی کاغذ می‌ماند.

در شرایط معینی که کارهای هرکولی می‌بایست کرد تا جمهوری اسلامی را به طرف سرنگون هل داد، حکمت گفت اگر کمونیست‌ها بتوانند دو سه سالی را به جای درس خواندن و نجاری یاد گرفتن، به سازماندهی و متحد و متشکل کردن کارگران و مردم علیه جمهوری اسلامی بپردازند، شانس موفقیت ما زیاد است. و گفت امکان پیروزی کمونیسم در ایران زیاد است.

تجارب زندگی بشر و تاریخ، نشان داده و اثبات کرده است که، یا کار آرام و روئین ب همراه یک زندگی نرمال و انتظار این که اتفاقی بیفتد هستند، هیچ تغییری جدی به نفع طبقه کارگر و رهایی بشریت بوجود نمی‌آید.

کسی که می‌خواهد منصور حکمت را بخواند. کسی می‌خواهد منصور حکمت را بشناسد، بخواهد حکمتیست باشد اگر این انقلابیگری و تلاش و تعجیل برای تغییر را نبیند منصور حکمت را نشناخته است.

حکمتیست‌ها با فرض وجود حزب و برنامه و سیاست درست، اما اگر این جنبه از اراده و تصمیم انقلابی برای تغییر و تعجیل در انجام تغییر حکمت را نبینند و حتی یک لحظه از نگاه خود دور کنند، جز مفسرین خوشنام نخواهند بود. من حکمت را اینجوری می‌فهمم.

ادامه از صفحه ۴

تولید و استثمار کار مزدی در عرصه نقد روبنای سیاسی آن علاوه بر نقد اجتماعی و اقتصادی جوهر سرمایه داری و امپریالیسم، این در دوره منصور حکمت یعنی به مصاف طلبیدن سیستم دولتی امپریالیسم، آرایش‌های بین دولتی آن، "نظم نوین جهانی" آن، بحران‌های حکومتی آن، و مشخصاً در جغرافیای سیاسی ایران به مصاف طلبیدن نظام دولتی جمهوری اسلامی در کلیت آن و علیه همه جناح‌های آن بوده است. از این نظر حرکت سیاسی ما کاملاً مستقل و متمایز از همه سیاست‌های بورژوازی رایج بوده است، چراکه از یک جنبش اجتماعی متمایز یعنی از جنبش کمونیسم طبقه کارگر نشأت گرفته است.

یک معنی تبعی و غیرقابل چشم پوشی تاکید منصور حکمت در این زمینه این است که کمونیسم کارگری را نمیتوان فقط با جنبش اجتماعی آن تعریف و تداعی کرد همچنانکه نمیتوان فقط با دیدگاه فکری آن (مارکسیسم) تعریف و تداعی کرد. آری، موکدا کمونیسم کارگری شامل جنبش سیاسی مستقل هم هست. این جنبه از موجودیت کمونیسم کارگری هم باید در شکل مستقل و متمایز خود سروسامان بگیرد به این معنی که از سلطه گرایش‌های بورژوائی مانند شاخه‌های متنوع ناسیونالیسم، لیبرالیسم، دمکراسی طلبی، بی تفاوتی سیاسی و غیرسیاسیگری رفرمیستی و سندیکالیستی آزاد گردد و روی پای خود و روی پایه جنبشی خود بایستد. این یک تلاش ویژه می‌خواهد. همچنانکه جنبش حزبی کمونیسم کارگری و شکل دادن به احزاب کمونیستی کارگری هم تلاش ویژه می‌طلبد. امیدوارم با این توضیح به سوال شما جواب داده باشم یا دست کم به نزدیک شدن علاقمندان به جواب سولاتان کمکی کرده باشم.

ادامه از صفحه ۱

بمناسبت هفته منصور حکمت...

فاتح شیخ: چنین تاکیدی بر جنبه سیاسی و مستقل جنبش کمونیسم کارگری توسط منصور حکمت با تعریف کمونیسم کارگری به عنوان جنبش اعتراض ضد سرمایه داری کارگر (که صدالبته بسیار فراتر از اعتراضات روزمره است اما طبیعتاً و عملاً اعتراضات روزمره را هم در بر میگیرد)، بهیچوجه تناقض ندارد. این دو تعبیر به معنی "دو تعریف" متناقض نیستند که دومی "علیرغم" اولی باشد. نه! دومی یک جنبه از تعبیر و تعریف اول است. اجازه دهید با تکیه به توضیحات خود منصور حکمت قدری بیشتر مساله را توضیح دهم، چون ترویج و اشاعه مضمون جامع از تعبیر کمونیسم و کمونیسم کارگری انطور که منصور حکمت در سیر پیشروی و تعرض تحلیلی تئوریک مارکسیستی خود طرح کرده است، به دلیل خلاف جریان بودن آن مرتباً با مفاهیم غیرمارکسیستی و غیرکارگری جریانات کمونیسم و سوسیالیسم بورژوایی و خرده بورژوایی در جدال قرار میگیرد و قاطی میشود. در نتیجه مانند خود مارکسیسم اصیل مارکس و لنین بارها و بارها به اشاعه و ترویج مکرر، بخصوص برای نسلهای جوانتر کمونیستهای پرولتری که مستقیماً در تجربه پیشروی کمونیسم کارگری منصور حکمت نزیسته اند، نیازمند است. حکمت اختصاص هفته منصور حکمت هم در همین است. ما هر ساله فرصت معینی را به اشاعه و ترویج و توضیح دیدگاههای مارکسیستی منصور حکمت سر مسائل و گرگهاهای متنوع جنبشمان اختصاص میدهیم. چراکه جدال دیدگاه کمونیستی مارکسیستی منصور حکمت علیه بینشهای بورژوایی و خرده بورژوایی در پوشش دروغین کمونیسم و مارکسیسم، جدال دائم و تعطیل ناپذیری است که حتی بعد از تحقق انقلاب کارگری هم ضرورت آن همچنان باقی است و آسوده خیالی برنمیدارد.

منصور حکمت اول بار در کنگره دوم حزب کمونیست ایران (۱۹۸۶) عبارت "کمونیسم کارگری" را به جای کمونیسم بکار برد. علاقمندان میتوانند این را در مصاحبه منصور حکمت با نشریه "کمونیست" درباره مباحث کنگره دوم حزب کمونیست ایران پی بگیرند (سایت آرشیو منصور حکمت - همچنین منتخب آثار یک جلدی ص ۶۰۰-۵۶۶). اما بطور همه جانبه تری در سند "اوضاع بین المللی و موقعیت کمونیسم" در کنگره سوم همان

حزب (ژانویه ۱۹۸۹) به آن پرداخت و دو ماه بعد در مارس ۱۹۸۹ در سمیناری که در میراث فکری او به سمینار اول کمونیسم کارگری معروف است تبیینی همه جانبه و جذاب و تکاندنده از آن ارائه داد. نقل قول مفصل زیر از متن این سمینار ما را به جواب سوال مشخص شما نزدیک میکند و روشن میکند که تعبیر دوم سوال شما جزئی از تعریف منصور حکمت برای کمونیسم کارگری است:

"میخواهم اثباتاً راجع به آن حرف بزنم. و به این سوال جواب بدهم که کمونیسم کارگری چیست؟ این یک عبارت است که در سطوح مختلفی معنی پیدا میکند. بنظر من این عبارت به یک مجموعه ای از مسائل و پدیده ها مربوط میشود و آنها را در خودش فشرده میکند.

در درجه اول کمونیسم کارگری یک واقعیت اجتماعی است. درست همانطوریکه لیبرالیسم بورژوایی یک واقعیت اجتماعی است. یعنی همانطور که لیبرالیسم بورژوایی یک حرکت فی الحال موجود در جامعه است، کمونیسم کارگری هم یک حرکت عینی و فی الحال موجود در جامعه است. همانطور که دموکراسی بورژوایی یک حرکت اجتماعی عینی است. یا برای مثال انساندوستی بورژوایی یا لیبرالیسم بورژوایی حرکات اجتماعی عینی هستند و ما میتوانیم به فعالینشان و به اشکال مختلف وجودی شان در هر کشور اشاره بکنیم، کمونیسم کارگری هم یک چنین پدیده ای است. اجتماعی است، عینی است، بیرون از احزاب و سازمانها، ولو بعضاً در ارتباط با آنها وجود دارد. بنابراین یک معنی کمونیسم کارگری، جنبش کمونیستی کارگری است یا حرکت اجتماعی کمونیستی کارگری است. آن کشمکش در جامعه است که میشود اسم کمونیسم کارگری را بر آن گذاشت. این کمونیسم کارگری، بعنوان یک پدیده عینی، یک پدیده و واقعیت تاریخی است، دائماً در جریان بوده است، مادی است و تاریخ خودش را دارد، لحظات تاریخی خودش را دارد و رویدادهای خودش را دارد، شخصیتهای خودش را دارد.

کمونیسم کارگری بعلاوه یک سیستم فکری است. یک سیستم فکری جامع و فراگیر (که در این سطح هم به آن میپردازم، به مبانی تئوریک آن و به دیدگاههایش نسبت به آن موضوعاتی که یک سیستم فکری اجتماعی فراگیر باید به آن بپردازد).

کمونیسم کارگری همچنین یک انتقاد به سوسیالیسم عملاً موجود و یک بررسی تاریخی از سوسیالیسم معاصر است. بنابراین یک جنبش و حرکت تئوریک-

انتقادی است.

کمونیسم کارگری همچنین مجموعه ای از یک سلسله ارزیابیهای مشخص از مسائل گریه سوسیالیسم و مبارزه طبقاتی است. کمونیسم کارگری رهنمودی است برای عمل، عمل سیاسی. همانطور که هر دیدگاه فکری اجتماعی و سیاسی رهنمودی برای یک سلسله عمل سیاسی است، کمونیسم کارگری همین میتواند در این ظرفیت تعریف شود.

کمونیسم کارگری بعلاوه یک جنبش حزبی است که به یک آینده حزبی متفاوت برای کمونیسم نظر دارد. کمونیسم کارگری کمپینی است برای ایجاد احزاب کمونیستی بر این مبنای این دیدگاهها و برنامه ها و سیاستها.

و بالاخره کمونیسم کارگری یک فراخوان مشخص خطاب به حزب کمونیست ایران است. فراخوانی برای اتخاذ یک نگرش معین و اتخاذ روشهای فعالیت معین."

میبینیم که تعریف منصور حکمت از کمونیسم کارگری سطوح متنوعی از موجودیت اجتماعی و حرکت و پراتیک انقلابی متناسب با آن را در بر میگیرد. سوال شما درباره اینکه منصور حکمت بارها به تلاش برای "شکل دادن به جنبش مستقل سیاسی کمونیستی" اشاره کرده است در بخشی از نقل قول بالا جواب میگیرد که گفته است:

"کمونیسم کارگری رهنمودی است برای عمل، عمل سیاسی. همانطور که هر دیدگاه فکری اجتماعی و سیاسی رهنمودی برای یک سلسله عمل سیاسی است، کمونیسم کارگری هم میتواند در این ظرفیت تعریف شود."

به این ترتیب بنا به تعریف چندجانبه و چندلایه منصور حکمت از کمونیسم کارگری، تلاش برای "شکل دادن به جنبش مستقل سیاسی کمونیستی" یا به عبارت دیگر پرچم سیاسی کمونیستی کارگری هم جزئی ضروری از وجود زنده و فعال جنبش مستقل کمونیسم کارگری است که با اتکا به دیدگاه فکری مستقل خود یعنی مارکسیسم، در تقابل با جنبشهای اجتماعی، سیاسی، فکری بورژوایی، در عرصه سیاست جامعه هم (جامعه جهانی شامل کشور ایران) جنبش مستقل سیاسی کمونیستی خود را شکل میدهد. تجربه سه دهه گذشته کمونیسم کارگری و دیدگاههای منصور حکمت پر است از حرکت سیاسی خلاف جریانی در به مصاف طلبیدن سرمایه داری و امپریالیسم به مثابه جامعه جهانی مبتنی بر مالکیت بورژوایی و مسائل

بقیه در صفحه ۳

ادامه از صفحه ۱

بمناسبت هفته منصور حکمت...

عبدالله دارابی

...چون او از مارکس آموخته بود و با متد و نگرش طبقاتی او به بررسی پدیده‌ها می پرداخت. با پیش فرض گرفتن این سنت کاری منصور حکمت، باید اطمینان خاطر داشت که او با همین متد و نگرش، به سراغ طرح بحث "حزب، و حزبیت و قدرت سیاسی" که یکی از اثرات کلیدی و درخشان او است رفته و بمنظور بررسی همه جوانب آن نهایت ژرف بینی خود را بکار برده و در اوج مسئولیت پذیری آنرا به طبقه کارگر و کمونیستها عرضه نموده است. ارائه این بحث چاره اندیش به جامعه ایران، بحث و جدال‌های سیاسی زیادی را به همراه داشت که در میان مخالفین، افکار چپ غیر کارگری را بیشتر از بقیه دچار پریشانی و آشفتگی کرد.

به همین خاطر باید بر این نکته تأکید داشت که، کنه طرح این بحث، اساسا بر بستر و زمینه سازی امکاناتی برای تغییر بنیاد جامعه بورژوازی نوشته شده چون جوهر و مضمون این تغییر، اساس کمونیسم را تشکیل میدهد. این تغییر و دگرگونی، بی تردید از طریق یک حزب سیاسی ایجاد خواهد شد که حداقل بخش کوچک و مؤثری از طبقه کارگر را در قلمرو سیاست سراسری و جدل قدرت در مقیاس اجتماعی نمایندگی کند و سازمانش بدهد و نیرویش را بکار ببیناندازد و هدایت کند تا از این کانال راه برای ساختن یک جامعه آزاد و بری از ستم و استثمار هموار گردد.

بر خلاف فرهنگ روشنفکری، از نظر حکمت، کسب قدرت در هر جامعه، یک مساله پراتیکی و عینی است. به همین خاطر رابطه یک سازمان با قدرت سیاسی شاخص حزبی بودن و نبودن کاراکتر آن سازمان است چون تغییر جامعه بورژوازی در واقع کار احزاب کارگری کمونیستی است نه روشنفکران چپ غیر کمونیستی که غیر فخر فروشی بر احزاب سیاسی، هیچگاه برنامه خاصی را برای تغییر جامعه بورژوازی در هیچ نقطه‌ای از جهان در دستور کار خود قرار نمیدهند. با توجه به آن، نیاز به چنین حزبی، اساسا از سر این ضرورت سیاسی- اجتماعی نشئت میگیرد که در بالا اشاره کردم. چنانچه اطلاع دارید بحث حزب و قدرت سیاسی منصور حکمت، اولین بار در

کنگره ۲ حزب کمونیست کارگری در ۱۵ آوریل ۱۹۹۸ مطرح گردید که در رابطه با جریانات چپ موجود در جامعه ایران، بحثی کفر آلود لقب گرفت. چون از لنین و بلشویکیها به این ور تا آنموقع، همچون بحثی در این سطح و با این مضمون و محتوا از طرف هیچ کسی و هیچ جریان خاصی از طیف چپ ایران و جهان، مطرح نشده بود.

وقتی منصور حکمت از حزب و قدرت سیاسی صحبت کرد خیلی‌ها منجمله چپ غیر کارگری شوکه شدند و به عناوین مختلف علیه آن داد و فغان سر دادند و بلافاصله فریاد زدند: "اگر حزب قدرت بگیرد پس طبقه کارگر چه کاره خواهد شد؟! مگر این، همان مسیری نیست که استالین رفت!". گفتند بدی اپوزیسیون این است که به قدرت نظر دارند. به اینها هم بسنده نکرده و در مقابل قدرت گیری یک حزب کارگری کمونیستی، "تئوری خود مارکس، تئوری تکامل تدریجی، تئوری خام و رایج جامعه، که همیشه حزب را بدون طبقه و طبقه را بدون حزب میبینند و... را به رخ منصور حکمت کشیدند گفتند حرف زدن از قدرت حزبی به معنای دور زدن طبقه کارگر و راه خوش کردن برای برقراری دیکتاتوری است و... چون در دایره فکری این چپ، بدست گرفتن سرنوشت جامعه توسط یک حزب کمونیستی کارگری منجمله نوع کمونیسم کارگری منصور حکمت، میوه ممنوعه محسوب می شد.

اما در نهایت منصور حکمت، همانموقع به آنهمه قیل و قال چپ رنگین کمانی ایران پاسخ درخور توجه داد و آنها را سر جایشان نشاند. با توجه به همه اینها، خاصیت و فلسفه وجودی کمونیست‌ها این خواهد بود که رو ایجاد یک حزب سیاسی مدعی فوکوس کنند بطوریکه این حزب، در مرکز جدال قدرت در جامعه پرچم کارگر، پرچم مساوات طلبی و آزادی خواهی را بلند کند، فرصت‌های تاریخی را دریابد و با سازمان دادن اقلیتی فعال و مؤثر از کارگران مبارز و انقلابی به سمت کسب قدرت خیز بر دارد و با دخالت فعالانه خود در جدال سیاسی سهیم گردد و از این طریق قدرت را در جامعه بدست بگیرد و آنرا نگهدارد. یا به نیروی مؤثری در جابجای معادلات سیاسی جامعه تبدیل

شود. همانطور که اشاره کردم، کمونیسم بر سر تغییر است و تغییر جامعه بورژوازی ایجاد میکند که طبقه کارگر در جدال قدرت پیروز شود. البته در قاموس کمونیست‌ها "پیروزی"، اجتناب نا پذیر نیست. پیروزی قطعی کمونیسم، در گرو وجود یک حزب سیاسی همه جانبه کار و با برنامه، با تشخیص، که بتواند لحظات تاریخی معین را تشخیص دهد و بر اساس آن، عظم و اراده معین انجام تغییر جامعه را هم سازمان دهد و به اتکا به آنها، به سمت کسب قدرت سیاسی گام بر دارد.

نقش و جایگاه این بحث بلحاظ طبقاتی آنقدر روشن است که هر کمونیست تازه کاری در ابتدای شروع کارش قادر خواهد بود این سیاست کارگری را چون راهکاری استراتژیک در برابر خود قرار دهد، مضمون و محتوای آنرا مورد بررسی قرار دهد و با انتخاب آن، در کوتاه مدت به فعال عملی و دور اندیش آن تبدیل گردد. چون منافع طبقاتی این سیاست عینی، آنقدر عیان و آشکار است که امر انتخاب کردن را برای هر فرد طالب آسان خواهد کرد و بهر فعال کارگری و هر انسان مبارز خواهد فهماند که راه نجات و پیروزی نهایی جامعه به چه چیزی گره خورده و با چه نوع حزبی می توان به تحقق آن دست یافت و با اتکا به آن قدرتمند شد و به کسب قدرت نزدیک گردید. همزمان با آن، این را هم نشان خواهد داد که تاریخ را خود انسانها خواهند ساخت و در غیاب آن، هیچ دست دیگر و هیچ معجزه خارق العاده دیگری رژیم هار و استثمار گری چون رژیم بورژوازی ایران را از اریکه قدرت ساقط نخواهد کرد و هیچ تغییر بنیادی به نفع جامعه هم صورت نخواهد گرفت.

با توجه به آن، اگر فلسفه عینی "حزب و حزبیت" را از این واقعیت و این نیاز مبرم اجتماعی تهی کنیم، هیچ نقش و خاصیت دیگری از آن باقی نخواهد ماند و با اتکای صرف به "جنبش‌های اجتماعی" هم، راه بجایی نخواهیم برد و جامعه کنونی ایران هم از قید و بند ستم و استثمار موجود رها نخواهد شد.

گرامی باد یاد و راه پر افتخار رفیق
منصور حکمت

آزادی ، برابری ، حکومت کارگری

کمونیسم کارگری و گسست طبقاتی

منصور حکمت

ادامه از صفحه ۱

... من داشتم میگفتم که تا یک جایی یک پیوستگی میبینم، و از آنجا به بعد میبینم که این پیوستگی کمتر است و اختلافات بیشتر است از پیوستگی قبلی. تا موقع تشکیل حزب را که نگاه کنید میبینید که یک انتقادی جلو آمده که اگر به تاریخ آن دوره ایران نگاه کنید این انتقاد هنوز در صفحه معینی است. این صفحه صفحه شرح احوال و تحولات و دگرگونیهای اپوزیسیون چپ ایران است. به نظرم آخرین روزی هم که حزب کمونیست تشکیل میشود نقطه‌ای در تحولات چپ ایران است. چیزی که توجه ما را به تدریج جلب میکند و خلق الساعه هم نیست این است که تحولات چپ ایران به جای خودش محفوظ، که تحولاتی است عقیدتی، سبک کاری، سیاسی، دیدگاهی و غیره، اما طبقه کارگر در این پروسه چه مراحتی را طی کرده و یا دارد چکار میکند؟

راستش، برای خودم مسأله اینطور مطرح شد که، باشد من کمونیست خوبی باشم و سرم را بگذارم زمین و بمیرم، بعد از این مدت سال کمونیست خوبی هم باشم، در تمام مدت از آرمانهای سوسیالیستی هم دفاع کرده باشم و هیچ وقت هم حاضر نشده باشم بگویند بالای چشم فلان تز و تئوری مارکسیستی ابرو است و قلم به دست گرفته باشم، بحث کرده باشم و به هیچ رویونیسمی رضایت نداده باشم... آیا وقتی که مردم، می نویسند یکی از فعالین جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر امروز مُرد؟! قبول نمی‌کردم که اینطوری میشود. مارکسیسم انقلابی یک تحول ایدئولوژیک در تفکر آدم بیار آورد ولی بحث کمونیسم کارگری یک نگرش متفاوتی به تاریخ زنده و نقش خودت در تاریخ معاصر خودت ایجاد میکند. بعنوان ادامه رادیکالیزه شدن چپ ایران قطعاً کسی منکرش نیست، بعنوان رفتنش روی خط مارکسیسم واقعی کسی منکر آن پروسه نیست. ولی آیا در همان شرایط میشد نشان داد که در نتیجه این فعل و انفعالات، فعالیت سوسیالیستی طبقه کارگر هم با

این تحولات دستخوش تغییر میشود؟ این که ظرفیت‌هایی بوجود می‌آیند که بعداً در خدمت او قرار می‌گیرند را کسی نمیتواند منکر شود، ولی همان پروسه پروسه‌ای است در تاریخ جنبش کارگری ایران؟

بنا به تعریف به اصطلاح "تاریخ مختصری"، اینطور است که کمونیسم از اول کارگری است، کارگر کمونیست است، سوسیالیستها همانهایی هستند که به خودشان سوسیالیست می‌گویند، جنبش سوسیالیستی جنبش احزاب سوسیالیستی است و به این معنی اسم ما را هم در تاریخ جنبش سوسیالیستی مینویسند. ولی وقتی به مارکس و انگلس و تفکر خودت راجع به مبارزه طبقاتی رجوع میکنی، و وقتی این جمله به یادت می‌آید که "تاریخ جوامع تا کنونی تاریخ مبارزه طبقه است"، می‌پرسی که در تاریخ مبارزه این طبقات چه تفاوتی حاصل شد؟ در تاریخ مبارزه افکار سیاسی می‌فهم چه تفاوتی بوجود آمد، تأثیرش را در تاریخ تکامل احزاب سیاسی هم می‌فهم، اما در تاریخ مبارزه طبقاتی چه؟

چپ ایران، معمولاً سوسیالیسم را برای احزاب گذاشته و به جنبش کارگری همانطور که میدانید گفته "خودبخودی". جنبش کارگری، جنبش سوسیالیستی؛ اینها باید به هم پیوند بخورند. جنبش سوسیالیستی هم جنبش احزاب سوسیالیستی است. وقتی به مارکس رجوع میکنید میبینید که اینطور نیست. برای آنها کمونیسم از همان اول اعتراض طبقه است حتی اگر عقاید کمونیستی‌ای که مطرح میکند گنگ است. یعنی وقتی می‌آید از جنبش سوسیالیستی آلمان حرف می‌زند از همان اعتراضات کارگری آن شروع میکند. نمی‌آید تاریخ کسانی را که مدینه‌های فاضله سوسیالیستی را مطرح کرده اند، تاریخ سوسیالیسم جایی بشمارد. آنجایی که آنها را می‌شمارد، می‌گوید سوسیالیسم تخیلی؛ توضیح تاریخ کمونیسم علمی و سوسیالیسم علمی را با تاریخ اعتراض کارگری شروع میکند. اصلاً بند اول مانیفست با "پرولترها و بورژواها"

شروع میشود. اگر دینامیسم پیشبرنده تاریخ، مبارزه طبقات است حضور من و حضور تو در این مبارزه طبقاتی کجا محسوس شده است؟ راستش این مرا تکان میدهد. من نمی‌خواهم یک فعال حزب سیاسی از دنیا بروم که در همان حال یک مورخ میتواند بیاید و تاریخ متفاوتی برای جنبش کارگری بنویسد. هر چقدر در تاریخ حزب سیاسی خودت دخیل بوده‌ای و نقش داشته‌ای و بار به دوش گرفته‌ای و فعالیت کرده‌ای، از زاویه آن طبقه که به دنیا نگاه میکنی نمیشود اصلاً اسمت را آورد. برایش مطرح نبوده‌ای! من می‌گویم تاریخ سوسیالیستی طبقه کارگر بالأخره کجا دارد رقم زده میشود؟

در این پروسه یک چیزهایی دستگیر آدم میشود. من بحثم این است که تاریخ سوسیالیستی کارگر هم به احزاب کمونیست منجر شده و باید منجر بشود. ولی من در آن تاریخ که پا به صحنه نگذاشته‌ام. من در تاریخ احزاب سیاسی چپ پا به صحنه گذاشته‌ام، بعنوان یک فرد، تو به عنوان یک فرد. این چطور میتواند به آن تاریخ تبدیل شود؟ من و تو چطور میتوانیم شروع کنیم به شریک شدن در دینامیسم تکامل واقعی جامعه، که به نظر من تاریخ مبارزه طبقات است؟ تاریخ واقعی جامعه و نحوه زندگی بشر را مبارزه طبقات تعیین میکند. من نمیتوانم به خودم بگویم که چون سوسیالیستم و چون سوسیالیسم ایدئولوژی پرولتاریا است بنابراین من جزئی از جنبش پرولتاری هستم و با این خیال راحت، بگیرم شب بخوابم. راستش من نتوانسته‌ام. جنبش سوسیالیستی کارگر معنیش روی خودش است، جنبش سوسیالیستی کارگر است نه جنبش سوسیالیستی هر کسی که در مورد کارگران حرف می‌زند یا جنبش سوسیالیستی احزابی که میتوانند سراغ کارگران بروند و وعده‌های کارگری بدهند - جنبش سوسیالیستی خود کارگرها. بگذارید اینطور بگویم: من و تو از سال ۵۷ تا ۶۳ فعال کدام اعتراض



واقعی کارگری بوده ایم؟ داشتند فقیر میشدند، داشتند میبردند جنگ، داشتند به کشتنشان میدادند، دوباره مالاریا میگرفتند، دوباره بعد از یک دوره ای جدام میگرفتند... ما در کجای این مبارزه بوده ایم؟! میتوانیم نشان دهیم که در یک مقیاس وسیع تاریخی ایده ها اول باید شکل بگیرند، احزابی بوجود بیایند و پایه های اجتماعی پیدا کنند و غیره. این مقدمات به اصطلاح فراهم شدن شرکت در مبارزه طبقاتی است. ولی خود شرکت در مبارزه طبقاتی چی؟ هیچوقت بعنوان یک کمونیست که طبقه کارگر را جلو چشمانت سر میبرند، وسوسه نشده ای بخودت نگفته ای که بجای این کار، بروم در اعتصاب شرکت کنم؟ بجای این کار، با چند نفر کارگر صحبت کنم و بگویم این وضعیت را نپذیرید؟... چرا من اول باید بیایم مجموعه چپ غیر کارگری یک جامعه را به حقانیت ایدئولوگ کارگران مجاب کنم که بعد رضایت بدهند که دسته جمعی سراغ کارگران برویم و به صحنه بکشانیم؟! من چرا باید این کار را بکنم؟ الان برای اینکه چرا باید این کار را بکنم جواب دارم. میخواهم بگویم که این سؤال وقتی مطرح بشود جوابش تکان دهنده است. اگر مطرح نشود و اگر با تاریخ سیاسی احزاب چپ خوش باشیم، پنجاه حزب سیاسی چپ دیگر هم در ایران درست کنیم که هنوز یک دانه شان اعتراض کارگری را نمایندگی نمیکند، در اعتراض کارگری دخیل نیست، کارگر نمیخواهد و نمیتواند اعتراض را از طریق این حزب بیان کند و یک نسل کارگر به دنیا میآید و زجر میکشد و میمیرد و این سیستم هنوز سر جای خودش مانده و به رشد خود ادامه میدهد، این دیگر به نظر من کافی نیست و این جوابی نیست که من لاقبل میخواستم از مارکسیسم بگیرم. نگاه میکنم میبینم واقعیت اینطور است. برای دوره مارکس و انگلس اینطور نبود. مثال زدم، انگلس میگوید: اگر من یک هفته ده روز اینجا کار کنم کارگران این ده کمونیسم را شکل اعتراض خود قرار میدهند. چطور است که برای ما این کار حزب میخواهد، سبک کار میخواهد، برنامه

میخواهد، یک چیزهای عجیب و غریبی میخواهد! انگلس در وستفالی سال ۱۸۴۸ که ده روز در کارخانه ای که کارگرانش - خیاطی میکنند، آرد درست میکنند، نمیدانم با تکنیک آن زمان چکار دیگری میکنند - میتواند کاری کند که آنها کمونیسم را شکل اعتراض خود قرار بدهند. من هم هشت سال است اینجا جان میکنم نمیتوانم کمونیسم را شکل اعتراض یک نفر قرار دهم. پس بحث، چیز دیگری است! سوای فرمولاسیون تئوریک که از مارکسیسم بعنوان یک تئوری بدست میدهید اما واقعیت این است که هر زمان کارگر تکان میخورد یعنی علیه سرمایه داری تکان میخورد. محال است که به نفع سرمایه داری تکان بخورد حتما علیه سرمایه داری واقعا موجود و داده زمان خودش تکان میخورد. ممکن است که حرکتش، منطق و تجسمی که از آن دارد بالأخره او را به سرمایه داری نوع دیگری برساند. باشد آن که هنوز بوجود نیامده است. یک سرمایه داری در یک شکل معینی در ۱۸۴۸ هست که کارگر وقتی به آن اعتراض میکند یعنی دارد به آن اعتراض میکند. بنابراین جنبش سوسیالیستی کارگران جنبش اعتراضی آنهاست از موضع عینی و اجتماعی شان. جنبش اعتراضی کسانی است که بمناسبت اینکه نیروی کارشان را میفروشند درد دارند و علیه سرمایه داری اعتراض میکنند. وقتی اسم کمونیسم را روی آن میگذارند - یعنی آن مجموعه سیستم فکری ای که ما میگوییم و آن مطالبه نهایی و پایه ای که ما در برابر سرمایه داری میگذاریم - کارگران آن در دستگاه مبارزاتی خود میگذارند و این به یکی از هدفهای خود آن مبارزه تبدیل میشود. ممکن است الان حقوقش را بالا ببرد ولی بعنوان یک جریان کمونیستی در جامعه سعی میکند که الان حقوقش را بالا ببرد. بالأخره کارگران ایران چه وقت کمونیسم را به ظرف مبارزه اعتراضی خود تبدیل میکنند؟ تا کی به عنوان سندیکالیست اعتراض میکنند، به عنوان شورای اسلامی اعتراض میکنند، به عنوان زنده باد شاه اعتراض میکنند، به عنوان همه چیز اعتراض

میکند بجز به عنوان کمونیسم؟! بالأخره من و تو میخواهیم در این دنیا به چه برسیم؟ جوابش این بود که در یک دوره طولانی جز این شده: بعد از تجربه شوروی، بعد از آمدن مرکز ثقل سوسیالیسم جهان سوم و تبدیل شدن آن به تئوری به زور گرفتن قدرت برای استقلال، به زور گرفتن قدرت برای اصلاحات اولیه ای در جوامع عقب مانده، برای تبدیل کردن آنها به جوامع متمدن مارکسیسم بکار رفته، تئوری اقشار مترقی جوامع عقب مانده است یا در روسیه، مارکسیسم تئوری ساختن یک جامعه و رساندن آن به سطح تکنیکی غرب است. بعد از یک دوره که سوسیالیسم از دست کارگر ول شد و پرچم کارهای دیگری در تاریخ اجتماعی شد و لاجرم مبارزه طبقاتی رها شد و از سوسیالیسم بعنوان شکل اعتراضی خود محروم شد و به دست سندیکالیسم و غیره افتاد،

الآن به نظر من دوره ای است که مبارزه طبقاتی دارد به سطحی میرسد که کارگر بتواند ابزار خودش، ایدئولوژی خودش را از بورژوازی پس بگیرد و میتواند پس بگیرد. سوسیالیسم میتواند بار دیگر ظرف اعتراض کارگر باشد چون الان بعنوان ظرف اعتراض ملی، بعنوان ظرف اعتراض نژادی، بعنوان ظرف اعتراض استقلال طلبانه، بعنوان ظرف اعتراض اصلاحات طلبانه و غیره به ته رسیده است. سوسیالیسم هایی که به این عنوان به کار رفته اند به ته رسیده اند. در چین دارند آن را کنار میگذارند. عملا میگویند که با این کار پیش نمیرود. در روسیه هم به یک شکل دیگر دارند کنارش میگذارند یا یک معنی دیگری به آن میدهند. خیلی ها از آن دست میکشند و خیلی ها هم ضد کمونیست شده اند. از همان کسانی که دو سه دهه پیش افتخار میکردند که کمونیست هستند امروز افتخار میکند که ضد کمونیست است. یعنی دارد ول میکند و بالأخره سلاحی که کارگر دست گرفته بود و آنها به صورت کجی و برای اهداف طبقات دیگری بکار برده بودند، خود کارگر میخواست بدست بگیرد. این یعنی اینکه سوسیالیسم واقعا





موجود را در صحنه مبارزه طبقاتی در این پنجاه شصت سال در دست کارگر ندیده‌ام بلکه در دست مخالف کارگر دیده‌ام. ولی به عنوان یک حزب، واقعیت این است که از این طرف پا نگرفته‌ام، از آن طرف پا گرفته‌ام.

وقتی من و شما بعنوان آدمهای ناراضی "ناراحت" (به قول معلمهای مدرسه) شروع به اعتراض کردیم، درمان چه بود؟! اگر نگاه کنی درد یک بخش‌مان ممکن است دست بر قضا درد کارگری باشد که چرا برابری نیست... درد خیلی‌ها آنطور بوده حالا یا از سر فکر محض آمده باشیم و یا از سر زندگی کارگری مان آمده باشیم کسانی که از آنجا آمده‌اند، ولی درد چپی که ایدئولوژی‌اش را میگذاشت، سیاست تعیین میکرد و مارکسیسم را برای من و تو از قبل معنی کرده بود در ایران استقلال بود. تئوری "سگ زنجیری" وجود داشت. "ما چرا فقیریم و آمریکا چرا پولدار است"، "چرا ما نمیتوانیم حتی یک سوزن بسازیم"، "آخر نوب آهن کی بالأخره به این مملکت میآید؟" اینها چیزهایی است که من بعنوان عقاید ناراضیان دوره خودم با آنها بزرگ شده‌ام و به خودشان سوسیالیست گفته‌اند. تاریخ حزب توده و چریک فدایی را بخوانید تا ببینید به چه گفته‌اند سوسیالیسم! حزب دمکرات الآن دارد به چه میگوید سوسیالیسم؟ "پیکار" که از آسمان نازل نشده، بلکه جناح چپ همان سوسیالیسم است که بخشی از خود آنها بعنوان انسانهای معین جریانی مذهبی‌اند، استقلال ملی و هویت مذهبی مسأله آنها است که میخواهند با این سلاح در مقابل امپریالیسم آمریکا بایستند. الآن معلوم نیست که امپریالیسم را به چه معنی کرده باشند. اینها شده‌اند سوسیالیست و رادیکالیزه شده‌اند - نقد کردند که رادیکالیزه شدند، این واضح است.

بالأخره آخرین حد سوسیالیسم غیر پرولتاری ایران به سازمان پیکار و رزمندگان میرسد که دیگر بهترین‌هایش هستند. سازمانی که در آن کارگر غایب است و مطالبات کارگری کم‌رنگ است و معلوم نیست امر اینها استقلال ایران و خلع ید از استبداد و مبارزه با

امپریالیسم است یا مطالبه کارگر و سوسیالیسم و لغو کار مزدی و برقراری جهان آزادی که انسانها در آن فارغ از هر قید و بند ستمگرانه بتوانند با هم زندگی کنند! کدام یک از اینها است؟ روزنامه‌هایشان را بخوانید!

ما دیگر از این گردونه بیرون افتادیم... وقتی که زیر همان مسأله ملی زدیم. وقتی ما گفتیم "بورژوازی ملی نه" معنیش برای آن موقع یک تاکتیک بود که نرو دنبال بازرگان، نرو دنبال لیبرالها، آن موقع ما خودمان هم به این معنی از آن استفاده میکردیم. ولی در مقیاس تاریخی اتفاقی که افتاد این بود که از ته آن سوسیالیسم حزبی غیر پرولتاری جریاناتی پیدا شدند که بالأخره یا به درد خودشان یا به فکر خودشان یا با رجوع خودشان به تئوری‌ها یا با حسن نیت تاریخی خودشان فهمیدند که دیگر نمیتوانند اگر سوسیالیست باشند در عین حال ادامه این سیر حزبی در جامعه باشند. باید حزب یک چیز دیگری باشند. مبارزه ضد رژیم را مسخره کردیم، رسیدن به یک اقتصاد ملی که گویا در آن رفاه انسانها بدست میآید را مسخره کردیم، نابودی بیکاری و فقر و مشقت را در یک سیستم غیر وابسته مسخره کردیم. گفتیم که این دردها از سرمایه‌داری ناشی شده‌اند، از استقلال و عدم استقلال اقتصادی ایران ناشی نشده، با این کار خودمان را در یک قدمی کارگر گذاشتیم، بحث من این است. ولی هنوز با تشکیل حزب هم باز در یک قدمی کارگر هستیم! آخر مسأله چیست؟! چرا من هر چقدر هم رادیکال میشوم، زجر کارگر پدیده‌ای است که من باید راجع به آن اظهار نظر کنم نه اینکه به تن خودم حس کنم؟! چقدر؟ چرا در همان جایی که استثمار هست و زجر هست حضور ندارم؟ به عنوان یک حزب سیاسی میگویم، نه به عنوان یک فرد. من و تو میتوانیم ول کنیم، خیلی‌ها ول میکنند میروند این کار را میکنند. قاطی کارگران میشوند سعی میکنند سندیکا درست کنند. ولی به عنوان آدمهایی که معتقدند که کارگر بالأخره با حزیش پیروز میشود، بالأخره برای حزب تو چرا هنوز کارگر و دردش و راه حلش عنصر خارجی است؟! چرا "تئوری پیوند"

داریم؟! "سوسیالیسم علمی باید برود یک جایی به جنبش کارگری پیوند بخورد"!؟ من میگویم اگر آن سوسیالیسم پیوند نخورده که اصلا علمی هم نیست. چون اساس بحث مارکس این بود که سوسیالیسم از وقتی علمی میشود که جنبش یک طبقه معین میشود. اگر نیست در نتیجه علمی هم نیست. این تئوری‌ها وجود داشته که ما با آنها کلنچار میرفته ایم که چکارش کنیم؟ چگونه از سر خودمان بازش کنیم؟ بالأخره بعد از تشکیل حزب نگاه میکنید که باز حزب رادیکال، خیلی خوب، خیلی سر خط و خیلی مارکسیست اپوزیسیون روشنفکری ایرانی هستیم. آدم یک جایی میگوید باباجان شاید من دیگر باید بروم. تا کی آخر این همه، این جماعت باید این پروسه را طی کنند که به آنجا برسیم؟ خوب چرا؟ مگر کارگر را یک جایی قفل کرده‌اند؟ میروم قاطی‌اش میشوم.

چیزی که برای من یکی، بین این بحث با بحثهای قبلی فرق میگذارد این است که در دوره بحثهای مارکسیسم انقلابی تمام سعی مان این بود که مارکسیست‌های بهتری باشیم و به اعتبار مارکسیست بهتری بودن قطعا کارگری باشیم. چون مارکسیسم در مورد کارگران و حکومت کارگری است. من میگویم یک جایی هم میرسد که آدم میگوید که من میخواهم در مبارزه تاریخی عصر خودم یعنی در مبارزه طبقاتی به نفع طبقه شرکت کنم. نمیخواهم همه‌اش راجع به آن حرف بزنم. نمیخواهم در دسترسش باشم، میخواهم خودش باشم. نگاه میکنی مبینی مانع چیست. آن وقت دیگر مانع نه "پیکار" است و نه "رزمندگان" و نه شوروی. مانع همان جریان خودت است که ساخته‌ای و میگویی بیا برو بین کارگران تبلیغ کن بجای آن سرش را میخورد. میگویی بیا برو سازمانش بده مبینی فکر میکند که باید فرقه خودش را در میان آنها درست کند و کارگران را به هفتاد و دو فرقه تقسیم کند و یکی از آنها هم خودش باشد، میگویی بیا برو حقیقت را به طبقه‌ات بگو مبینی یک چیزهایی میگوید که مَخ کارگر سوت میکشد و از سوسیالیسم هم بیزار میشود... به این





ترتیب میرسی به انتهای خطی که فقط با خلوص ایدئولوژیک میشود به آن رسید. آنجا ایستگاه آخر خط است. باید پیاده بشوی بروی اتوبوس دیگری سوار بشوی، که آنهم میگویم کمونیسم کارگری است.

به جایی میرسد که اصلاً بحث این میشود که یا به مثابه کارگر در این جامعه اعتراض میکنیم یا هر چقدر هم اعتراض کنیم هیچ کس از آن خیری نمیبیند و ما هم خیری نمیبینیم. بالأخره من میخوام در جامعه‌ای زندگی کنم و دلم میخواد تو و اعقاب تو هم در جامعه‌ای زندگی کنی که در آن آدمهای آزاد بدون هیچ جلوه‌ای از ستمگری با هم زندگی کنند. دلم نمیخواد بشر زجر بکشد. راهش هم این است که کارگر حکومت را در دست بگیرد. پس باید کاری کنم که کارگر حکومت را در دست بگیرد. سؤال این است که آیا آن چیزی که ساخته‌ایم به درد این پروسه بخورد؟! جواب من مثبت است و تمام آن چیزی که من را تکان میدهد و خوشبینم میکند این است که میتوانم جواب مثبت بدهم و بگویم که این را ساخته‌ایم و این را میتوانیم در اختیار عموم قرار بدهیم. به شرطی که از آن سر به سراغش برویم. یعنی تا یک جایی حزبی هستی و به کارگران فکر میکنی. من میگویم که یک جایی میشود که موظفی کارگری باشی که به حزب کمونیست فکر میکنی... میگوی بابا جان بیا این [حزب] را در اختیار کارگر بگذارید، دره‌ایش را باز کنید. این چه جور مبارزه مسلحانه‌ای است که من نمیتوانم در آن شرکت کنم؟ این چه نوع مبارزه تشکیلاتی است که من نمیتوانم در آن شرکت کنم؟! این چه جور تبلیغ حقایقی است که من نمیتوانم در آن شرکت کنم؟! آخر این چه نوع حزبی است که قرار شده همه چیزش کارگری باشد ولی نامناسبترین آدم برای فعالیت در آن کارگر است؟! کافی است تا شما فارغ التحصیل هاروارد باشی تا بهترین آدم برای عضویت در کمیته مرکزی باشی ولی اگر کارگر باشی نمیتوانی اصلاً عضو حوزه اش بشوی! درها را باز کنید. درهای این حزبی را که تا این درجه به ما نزدیک شده است را به روی ما باز کنید! به

نظر من کمونیسم کارگری پرچم این تعرض به حزب کمونیست است. بگذار حزب کمونیست یا تا آنجا که چپ سنتی در این حزب هست مقاومت کند، بالأخره باید دره‌ایش را باز کنی و کارگر را به حزب بیاوری. من میگویم باید کارگر را عضو کنی. میگویند عضو باید تئوریک باشد من میگویم عضو کنی! شش ماه دیگر باز میرویم در جلسه‌ای، سمیناری میگویم باز بحث میکنیم که عضویت را باید برای کارگر ساده کنیم. اینجا یک رفیقی در بحث قبلی گفت "آخر تا کی ما باید این را بگویم که باید کارگری بشویم" من میگویم تا هر وقت که بشویم، بالأخره باید فشار را گذاشت. ضرر که نکرده‌ایم. اگر کسی حرف حساب به گتس نمی‌رود باید با فشار سیاسی درهای حزبی را به روی دیگران باز کرد. این واقعیت وجود دارد که حزب کمونیست ایران در تلافی دو دوره است. پایان دوره رادیکالیزاسیون احزاب چپ، نه فقط در ایران بلکه در جهان. به نظر من الآن اینطور نیست که بشود حزب کمونیست پدر و مادر دار دیگری ولی از یک منفعت ملی و استقلال طلبانه ایجاد کرد. حزب کمونیست ویتنام دیگر نمیشود درست کرد و بیست سال - به اسم حزب کمونیست - با آمریکا جنگید. الآن دیگر دور استقلال طلبی در جهان به دست حتی مرتجعین افتاده است. یعنی وقتی که میخواد کشور جدیدش را بسازد، خودش به اندازه کسی که میخواد کشورش را از دستش بگیرد، مرتجع است. امپریالیستها و ضد امپریالیستها به یک اندازه مرتجعند. افغانستان این را خوب نشان میدهد. واقعیت امروزی، شرایطی را بوجود می‌آورد که به حال استفاده از سوسیالیسم برای منافع دیگری مفید نیست. خیلی مفید نیست. کارش را کرده، استفاده اش را به بورژوازی رسانده و الآن دیگر دارند دورش میاندازند. حتی جنبش حزبی در تمام دنیا بمثابه جنبش کمونیستی دارد پایه اش را از دست میدهد، رأی از دست میدهد و در انتخابات‌ها به جایی نمیرسد حتی وقتی در پرتغال انقلاب میکند، در انتخابات بعدی که این انقلابش را رهبری کرده، یکی دیگر را

سر کار میگذارند. هفتاد سال هم منتظر بوده اند که اینها سر کار بیاید. در اسپانیا هم همینطور. آژیتاتورهای انقلاب فرانسه دوباره "خوان کارلوس" را سر کار می‌آورند. حزب دمکرات مسیحی اسپانیا هم سر کار است و کمونیست هم دستش به جایی بند نمیشود. دیگر آن اهداف بینابینی، بورژوازی و اهداف رفرمیستی را با این نوع سوسیالیسمها نمیشود به جایی رساند. بهتر است حتی یک جاهایی دورش بیاندازند؛ سبزه‌ها باشند و همان اهداف قدیمی درست است که احتمالاً سوسیال دمکراسی آلمان گذاشته بود و الآن به خودش سبز میگوید. سبز راحت‌تر است، هر کسی میتواند وارد شود.

در این شرایط کسی که منطق قانونمندی تاریخ معاصر خودش را تشخیص ندهد، هیچ خدمتی به آن تاریخ نمیتواند بکند. قانونمندی تاریخ معاصر ما این است: کارگر دارد جلو می‌آید و دارد پرچم سوسیالیسم را بر میدارد و اعتراضات جدید کارگری در دنیا دارد پا میگیرد و یک بار دیگر سوسیالیسم دارد به پرچم کارگران تبدیل شود و ما باید عنصر فعال این پروسه باشیم. شصتاد تا حزب هم درست کنند که از حزب بغل دستی ایرانی بزرگتر باشد من را راضی نمیکند. بگویند اعضای ما صد و پنجاه برابر راه کارگر است، باشد! از این بزرگترش هم در تاریخ بوده که به جایی نرسیده است. خاصیت حزب کمونیست ایران این است که کلیدی را تقریباً در دست دارد که دری را به روی یک دوره جدید در جهان باز کند. عراق هم نمیکند، به خودم هم نمیخوام روحیه بدهم. هندوانه هم زیر بغل کسی نمیخوام بگذارم. خودم هم با این چیزها تهییج نمیشوم.

این واقعیت است و اگر واقعیت یک جایی بزرگ است، بزرگیش را هم باید گفت. کمونیست ایرانی واقعا در مقطعی قرار گرفته است که در آن پرونده دوره‌ای را که از پنجاه و سه نفر شروع میشود تا حزب توده و آخرش هم چریک فدایی و پیکار را ببندد و یک کمونیسم کارگری در ایران بنیاد بگذارد که هر وقت آن را میزنند کارگر را زده باشند و هر وقت رشد





میکند کارگران رشد کرده باشند. نشود که جز این حالت وجود داشته باشد! در بحث قبلی گفتیم که بحث به جایی رسیده که بالأخره کارگران جلوی این وضعیت قرار گرفته‌اند که تا چهار سال آینده چند ده رهبر کمونیست و حزبی خودشان را پرورش بدهند و دارند بدست می‌آورند. ما آدمهای زیادی را و حزب کمونیست را به اینجا نزدیک کرده‌ایم. کارگران به جایی رسیده‌اند که برای اولین بار برای یک دوره طولانی با اسلحه خودشان به جنگ بورژوازی رفته و زده است. قبل از اینکه اصلاً طرف صدایش در بیاید، گفته است که من تو را در کردستان میزنم. اسلحه‌اش را بدست گرفته، به اسم کارگر به جنگ رفته و به اسم کارگر هم در جنگ پیروز پیروز شده. این بنظر من خیلی مهم است. این از دستاوردهای این دوره است. وگرنه دوره قبل تا جبهه ملی لرز میکرد سوسیالیست ایرانی تب میکرد. همه بحثشان این بود که چرا ما به درجات کمی از دکتر مصدق حمایت کرده‌ایم. تمام بدبختی ما از آنجا ناشی میشود که ما کم از دکتر مصدق حمایت کردیم! جرأت نمی‌کرده سیاستی مستقل از بورژوازی لیبرال اتخاذ کند. جرأت نمی‌کرده سیاستی مستقل از خرده بورژوازی ضدامپریالیست فاسد ایران اتخاذ کند.

در این دوره است که نه فقط جرأت میکند حزبی که هنوز معتبر است را میزند، چون حزب بورژوازی است و میگوید اگر دست به روی من بلند کند من میزنم. آن دوره ای سوسیالیست‌ها سرشان را پایین بیندازند و در جامعه بدهکار ناسیونالیسم باشند، گذشته است. میگوید الان کارگر به صحنه می‌آید و ما تو را میزنیم و حساب کار خودت را بکن. میخواهی با من راه بیایی، من هم با تو راه می‌آیم. این حرف بنظر من معنی دارد و نمودارهایی از وضعیت مبارزه طبقاتی در عصر ما است. چیزی که من را تکان میدهد این است که فرصت پیدا کرده‌ام که در این دوره حضور داشته باشم، بتوانم در این پروسه باشم. و گرنه هیچ علاقه ای ندارم که یکی از پنجاه و سه نفر بودم و الان مُرده بودم. چه شد آخر؟ چه بود آن اتفاق؟! چکار کردند؟! چه خشتی

روی چه خشتی رفت؟ بالأخره من میخواهم بدانم که کدام بچه کارگر در نتیجه فعالیت آن عده آدم زیاد، یک کلاس بیشتر به تحصیلانش اضافه شد، یک واکسین بیشتر بهش زدند؟! کدام؟ حالا جامعه کارگری و حکومت کارگری خیر سرشان!

در نتیجه فعالیت تمام سوسیالیسم ایرانی تا کنونی کدام لقمه غذای اضافی در سفره کارگران پیدا شده است؟ ما الان به جایی رسیده‌ایم که میتوانیم خیلی دستاوردها داشته باشیم و این اهمیت ما است، نه خلوص ایدئولوژیک ما که میتواند امر شخصی من باشد و در چهارچوب آزادی مذهب بیفتد. خیلی سالهاست که ما تئوری ارزش را خیلی خوب فهمیده‌ایم و خیلی دقیق میدانیم که جنگ ایران و عراق از کجا ناشی میشود و روابط امپریالیستی چیست، اما اینها هنوز برای من و تو نباید امتیازی باشد. شما می‌پرسید که تفاوت قضیه این است که باید کارگر را بیآوریم؟ من میگویم شاید بطور مادی که نگاه کنید من خیلی کارهای متفاوتی حتی با آن چیزی که قبلاً بود نتوانم نشان دهم - به نظر خودم توانسته‌ام و نشان هم داده‌ام، در سیاست سازماندهی ما، در بحث آریتاتور، در احیای سازمان کمونیستی بعد از شدیدترین ضربات پلیسی که فکر نمیکنم ایدئولوژی راه کارگر توانایی ساختن آن را داشت، در بار آوردن یک عده کمونیست این دوره‌ای که هر یک نفر از آنها الان اگر دکتر ارانی را جلوی زنده کنی او را می‌شوید و کنار می‌گذارد - در اینها ما چیزهایی را به دست آورده‌ایم ولی هنوز کافی نیست. به نظر من این نگرش اجازه میدهد که ما یک دوره جدیدی را شروع کنیم نه اینکه یک مسابقه را با پیروزی به سرانجام برسانیم. یک مسابقه جدید را آغاز کنیم.

من اصلاً نمیخواهم از کمونیسم کارگری یک لغت ساخته شود. اگر کمونیستها واقعا همان که سنتاً بودند میبودند، یعنی اگر در اعتراض کارگری و سوسیالیستی در جامعه میبودند اصلاً این لغت توتولوژی و دوباره گویی بود. کمونیسم یعنی کارگری، کارگری یعنی کمونیسم. ولی چون نیست، این لغت برای من معنی

دارد. من میگویم به سوسیالیستی که کتاب مارکس را از بر کرده هیچ نزدیکی حس نمیکنم اما با کارگری که در اعتصاب میگوید بچه‌ام گرسنه است نزدیکی حس میکنم. میگویند توده ای است، باشد! من نزدیکی احساس میکنم. بالأخره یک چیزی حس میکنم. ولی با آن کسی که درباره "چه باید کرد؟" میتواند پنجاه و سه تا سخنرانی بکند ولی امرش این است که ایران مستقل و آباد و غیره درست کند هیچ رفاقت و نزدیکی حس نمیکنم، هیچ علاقه ای بهش ندارم و به جنبش خودم متعلقش نمیدانم. فکر میکنم که باید اصلاً از صحنه حذف کرد. این سازمانها باید منحل بشوند. صد هزار تا سندیکالیست بیآورید من میگویم این مبارزه واقعی طبقه من است. میخواهم بگویم یک بوجون [لغت گُردی بمعنای تحت‌اللفظی "رفتن برای چیزی"، معادل approach انگلیسی] دیگری را به زندگی سیاسی آدم و تبلیغ آدم می‌آورد، در نگرش به خود و در راضی شدن از فعالیت و نحوه‌ای که بر میگردی به جامعه راجع به خودت حرف میزنی... اینها به نظر من فرق آن است. ممکن است کسی این سؤالها را برای خودش مطرح نکرده باشد و حتی این بحثها را خیلی دیگر تجربیدی بداند. چون خیلی مادی به صورت آدم نمیخورد. به اصطلاح بنظر می‌آید که حدس و گمان یک نفر راجع به تاریخ است، بیشتر از اینکه خود تاریخ عینی باشد. ولی همین برای من که آن را عینی فرض میکنم تکان‌دهنده است و یک سرخط جدید پیدا میشود.

بگذارید اینطور بگویم که دو دوره از فعالیت سیاسی در زندگی خودم میشناسم: یک دوره که به انقلاب ۵۷ مربوط میشود که در آن من یک سوسیالیست رادیکال ایرانی بودم که در پالایش عقیدتی چپ ایران نقش بازی کردم و بودم و دیدم؛ و یک دوره دیگری شروع میشود که من به عنوان مبارز جنبش طبقه کارگر ایران در آن شرکت میکنم. و تمام هم و غم متحد کردنش و آوردنش روی تئوری انقلاب خودش، قوی کردنش در اعتراض خودش، اجازه ندادن به اینکه زیر بار کسی برود، اجازه ندادن به اینکه کسی





به او محدودیتی تحمیل نکند و اینها است.

بنظر من منطق این دوره جدید کمونیسم کارگری است. منطق این دوره جدید هیچ نوع آنتی رویزیونیسمی نیست. چون تنها ضد رویزیونیسم واقعی عصر ما، بنظر من، کمونیسم کارگری است. کسی که وارد مارکس شود و بیرون بیاید و بالاخره کارگر را بعنوان یک مؤلفه اساسی وجود اجتماعی خودش به عنوان حزب سیاسی، پیدا نکند، به نظرم هیچی از مارکس نفهمیده، برای اینکه دو خط اول مانیفست کمونیست را نفهمیده. میخواهم بگویم که ضد رویزیونیسم واقعی اگر کسانی که نمیخواهند مکاتب راه بیانازند و جدال مکاتب را جای مبارزه طبقاتی جا بزنند و در مکتب داری خودشان کیف کنند و آخرش هم بعنوان شخصیت‌های شخیص یک مکتب سرشان را بگذارند و بمیرند.

اگر کسی نمیخواهد این کار را بکند، میخواهد مبارز راه واقعی آزادی انسانهای واقعی و بهبود وضعیت واقعی آنها و بالاخره رهایی قطعی انسانهای دوره خودمان باشد، من میگویم ایندولوژی یک چنین پروسه‌ای، کمونیسم کارگری است نه مبارزه ضد رویزیونیستی و غیره.

یک چنین کمونیسم کارگری‌ای به نظر من خالصانه مارکسیست است و به این اعتبار ضد رویزیونیست است و به این اعتبار که رابطه رویزیونیسم را با تبدیل شدن کمونیسم به ابزار اهداف دیگر در جامعه را واقعا درک کرده است. و گرنه من موظف نیستم که از فرمولهای مارکس دفاع کنم. تغییراتی که به خود من میدهد: من دیگر در هیچ مقاله ای نقل قولی را نمیآورم مگر اینکه استدلالم را تقویت کند. اینکه مارکس چه گفته، کسی ممکن است برگردد و بگوید که مارکس این را برای یک موقعیت دیگری گفته است. میخواهم بگویم که حتی تفاوت دارد در نگرش و جدل تئوریک و اینکه چه

آدمی هستی، به کی چه میگویی، و چگونه مبارزه میکنی...

این دنباله بحث جلسه قبلی بود. من با "تو را به خدا" نمیتوانم کسی را تحت تأثیر قرار بدهم [خنده شوخی] که آقا این مهم است، تکان بخور و... اساسش این است و خلاصه حرفم این است: کمونیست ایرانی تا حالا به مارکسیسم بعنوان یک نگرش ایندولوژیک نگاه میکرده است. بعنوان یک سری آرمانها و اعتقاداتی در مورد آینده جامعه. اساس اساسی مارکس نگرشی به حال جامعه است و تبیین تاریخ واقعی، تاریخ در حال جریان جامعه. اگر کسی آن تاریخ را نبیند، هر چه به آیین سوسیالیسم قسم بخورد و آیه بیاورد، من حرفش را باور نمیکنم چون مارکسیسم انتقاد و شکافتن قانونمندی حرکت جامعه است در همان زمانی که دارد به پیش میرود، قانونمندی معاصر جامعه.

تمام مارکسیسم انقلابی‌ای که ما بودیم تا تشکیل حزب و بعد از آن، آن تکه مارکسیسم است. نگرش تاریخی ما کم و کسری‌های اساسی دارد. از جمله اینکه بجای تاریخ مبارزه طبقاتی، تاریخ مبارزه حزبی و تاریخ مبارزه عقاید داشته است. درست است که در پروسه مبارزه طبقاتی مبارزه عقاید جایی دارد، ولی عکس این، جایگزینی این دو قبول نیست. در همان موقعی که ما داریم مبارزه عقاید میکنیم، مبارزه طبقاتی در شکل لخت و عور خودش به شکل دیگری دارد جلو میرود. به شکل فرار طبقه کارگر، درب و داغان شدنش در برابر بورژوازی... انقلابی کرده بود که به جایی برسد الان در همان موقعی که ما داریم پیشروی عقیدتی به نفع طبقه کارگر میکنیم برگشته‌اند دارند پدرش را در میآورند.

سر جمع مبارزه کارگران در جبهه‌های مختلفش اینطور است. آن با این رابطه‌ای دارد. آن اجازه میدهد این به تعرض بیفتند، آن اجازه میدهد این پیشروی بشود... ولی ما که همیشه

الزاما اینطور نگاه نکرده‌ایم. ما که باز هم بهتر نگاه کرده‌ایم، چریک فدایی که در ذهن خودش پرولتاریا است، اصلا خود پرولتاریا است! وقتی به رادیوش حمله میکنید به پرولتاریا دارید حمله میکنید! این رگه‌ها در ما هم - با متانت بیشتری البته - بوده. من میگویم اگر قبول کنیم که اساس بحث مارکس بر سر ماتریالیسم تاریخی، بر سر نگاه کردن به طبقه حی و حاضر و مبارزه حی و حاضر و قانونمندی تحول جامعه سرمایه‌داری و قرار دادن آن جلوی چشم طبقه کارگر بوده است و اگر به تاریخ واقعی نگاه کنیم - تاریخ واقعی - من میگویم که ما احتیاج به تفکری داریم که خودش را به مبارزه واقعی طبقات متکی میکند و نه به حقانیت تاریخی عقاید، که تا دوره‌ای خصلت مشخصه خط ما است - مستقل از اینکه خودمان چه بحثهای نکته دیگری داشته ایم و هیچوقت آدمهای خیلی سوبژکتیوی نبوده‌ایم و غیره، اینها به جای خود بماند، تاریخ آن دوره فعالیت ما تاریخ پالایش عقیدتی چپ است، تاریخ شکل‌گیری سازمانهای مارکسیستی مبرا از ناسیونالیسم. سازمانهای مارکسیستی‌ای که استعداد جدی دارد برای گرایش به کمونیسم کارگری و جوش خوردن با حرکت طبقاتی.

ولی بنظر من، تاریخ این دوره که باید حکمت و منطقی بر آن حاکم باشد و لغتی برایش بکار ببریم، تاریخ عروج کمونیسم کارگری در ایران است. کمونیسم کارگری از دستاوردهای دوره قبل حرکت میکند، ولی با پرچم دوره قبل نمیتواند ادامه بدهد، آن پرچم کافی نیست. آن پرچم دیگر در نمودهایی که در بحثهای کارگرمیان گفته‌ایم، درجا میزند - در سکتاریسم، د ایندولوژی‌گرایی، در مکتب‌گرایی... اگر بخواهی همان پرچم را نگهداری در همه اینها درجا میزنی. آن پرچم، پرچم این دوره نیست. بحث من این است.

”بحثی در جمع رادیو- برگرفته از سایت آثار حکمت“

زنده باد جمهوری سوسیالیستی

یک دنیای بهتر

تغییر جهان و ایجاد دنیایی بهتر یک امید و آرمان همیشگی انسانها در طول تاریخ جامعه بشری بوده است. علیرغم رواج ایده های قدرگرایانه و خرافی اعم از مذهبی و غیر مذهبی حتی در دنیای باصطلاح مدرن امروز، ایده هایی که هر یک به نحوی علاج ناپذیری و مقدر بودن وضع موجود را تبلیغ میکنند، زندگی واقعی و عمل روزمره توده های وسیع مردم همواره حاکی از یک امید و باور عمیق به امکان پذیری و حتی اجتناب ناپذیری یک آینده بهتر است. این امید که دنیای فردا میتواند از محرومیت ها و مشقات و کمبودها و زشتی های امروز رها باشد، این اعتقاد که عمل امروز انسان ها، چه جمعی و چه فردی، در تعیین چند و چون دنیای فردا موثر است، یک نگرش ریشه دار و قدرتمند در جامعه است که زندگی و حرکت توده های وسیع مردم را جهت میدهد.

کمونیسم کارگری قبل از هر چیز به اینجا تعلق دارد، به امید و اعتقاد انسان های بی شمار و نسلهای پی در پی به اینکه ساختن یک آینده بهتر، یک جهان بهتر، بدست خود انسان، ضروری و میسر است.

از: یک دنیای بهتر، برنامه حزب کمونیست کارگری-حکمتیست



گروه های گارد آزادی را تشکیل دهید! به گارد آزادی به پیوندید!

مردم آزادیخواه کردستان!

گارد آزادی نیروی متشکل و مسلح شما برای دفاع از خود در مقابل همه نیروهای ارتجاعی است. گارد آزادی، نیروی دفاع از انسانیت، آزادی انسان ها، برابری انسان ها، دفاع از حق برابر زن و مرد، حق کودک، آزادی کامل و بی قید و شرط بیان، تشکل و اجتماع، نیروی دفاع از دستاوردهای فکری و فرهنگی بشریت در مقابل فرهنگ ارتجاعی و عقب مانده و نیروی دفاع از حق شاد بودن و مرفه زیستن انسان ها است.

گارد آزادی نیروی دفاع در مقابل هر کس و جریاتی است که بخواهد بزور خود را به زندگی مردم تحمیل کند
زنان و مردان آزادیخواه! جوانان انقلابی!

هر کجا هستید، در محله و در شهر و روستا گروه های گارد آزادی را تشکیل دهید و از هر طریق که می توانید خود را مسلح کنید و با ما تماس بگیرید.
تلاش کنید در محل تان آزادی اندیشه و بیان رفتار و فرهنگ انسانی و پیشرو، بخصوص علیه فشار و ستم بر زنان، تعرض به حقوق کودکان و تبلیغات قوم پرستانه، حاکم باشد.
فضای محل تان را بر فعالیت عوامل جمهوری اسلامی تنگ کنید. امکان فعالیت کمونیستی و آزادی خواهانه را در محل گسترش دهید.

اکتبر روز دوشنبه هر دو هفته یکبار منتشر میشود

آدرس ایمیل تماس و ارسال مطلب برای اکتبر:
mozafar.mohamadi@gmail.com

سر دبیر:
مظفر محمدی

سایت اکتبر:

www.oktoberr.org

تماس با دبیر کمیته کردستان

عبدالله دارابی:

darabiabe@yahoo.com

روابط عمومی کمیته کردستان

سالار کرداری

Rawabet.omumi.k@gmail.com

توضیح سردبیر:

اکتبر شماره ۶۸ با هفته منصور حکمت مصادف شد و جمعه ۲۰ خرداد، ۳ روز زودتر و بطور ویژه منتشر می شود

اساس سوسیالیسم انسان است،
سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است